

# نقد و معرفی کتاب روایت سانسور در عصر پهلوی دوم

مسلم خسروی زارگز \*



این نوشتار سعی دارد تا به بررسی شکلی و محتوایی کتاب «روایت سانسور» با زیرعنوان یادداشت‌های یک خبرنگار درباره سانسور در عصر پهلوی، بپردازد. این کتاب جلد بیست و چهارم از مجموعه کتاب‌های «نیمه پنهان» (سیمای کارگزاران فرهنگ و سیاست) است که توسط دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان در سال ۱۳۸۵ و با تیراژ ۳۳۰۰ نسخه قطع رقعی چاپ اول منتشر شده است. ابتدا یک نمای کلی از این کتاب

ترسیم می‌شود و سپس به هر کدام از فصول آن پرداخته خواهد شد و در انتها یک ارزیابی مختصر درباره محتوا و موضوع این کتاب صورت خواهد گرفت.

کتاب روایت سانسور مشتمل بر پیش‌گفتار «یادداشت نویسنده» و شش فصل



است، در پیش گفتار موسسه ناشر کتاب، با بیان مطالبی به اهدا فاش در خصوص چاپ این کتاب اشاره نموده است. در بخش یادداشت نویسنده، راوی خاطرات مطالبی در خصوص ماهیت سانسور در ایران و به ویژه دوره پهلوی بیان داشته است و فصول کتاب نیز به ترتیب، فصل اول به پیشینه سانسور در ایران، فصل دوم به ماهیت سانسور دوره رضاخان، فصل سوم به چگونگی سانسور در دوره محمدرضا شاه، فصل چهارم به روند سانسور پس از وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۴۲، فصل پنجم به توقیف مطبوعات و تکامل روند سانسور بعد از دهه ۴۰ و فصل ششم به چگونگی عملکرد رسانه‌های خارجی و عوامل آن‌ها در ایران می‌پردازد. اکنون پس از معرفی و بررسی مختصر کتاب به طور گسترده به موضوعات و محتوای آن می‌پردازیم.

### پیش گفتار

پیش گفتار که توسط موسسه ناشر تنظیم شده است ابتدا تاثیر سانسور در رشد و ترقی ملت‌ها پرداخته است. سانسور یکی از مهم‌ترین موانع رشد و ترقی یک ملت است و حاکمان سیاسی از سانسور جهت سرکوب توده مردم استفاده می‌کنند در خصوص چگونگی ورود سانسور به ایران نویسنده معتقد است سانسور با ورود ماشین چاپ به کشور رسمی و علنی گردید و می‌نویسد آن چه در این کتاب می‌خوانید خاطرات یک روزنامه‌نگار قدیمی از چگونگی سانسور در دوره رضاخان به ویژه در ایام دیکتاتوری محمدرضا پهلوی است. (ص ۱۰)

وی با بیان این که این خاطرات قبلاً به صورت پاورقی در روزنامه کیهان منتشر شده است. بر خود سانسوری نویسنده تاکید می‌کند و معتقد است نویسنده گر چه سعی کرده تا به ماهیت واقعی سانسور بپردازد اما به دلیل برخی ملاحظات دچار خود سانسوری گردیده است. در انتهای این قسمت از روزنامه‌نگاران قدیمی دعوت شده است تا با ارائه خاطراتشان چهره واقعی سانسور در دوره پهلوی را برای محققان روشن سازند.

### یادداشت‌های نویسنده

نویسنده خاطرات مطالبش را حاصل چند سال ارتباط با نمادهای فرهنگی و



مطبوعاتی کشور می‌داند. به نظر وی فعالان عرصه مطبوعات به ویژه در دوره پهلوی تنها نام ایرانی داشتند ولی اقدامات شان تماماً هم اهنگ با منافع بیگانگان بود و هدفشان نیز به تباهی کشاندن جوانان و از خود بیگانه کردن و شستشوی مغزی آنان بود. نویسنده درباره سابقه خودش معتقد است او نیز مانند همکارانش تنها به دنبال منافع شخصی و مادی بوده است و به صورت ناآگاهانه در این راه قدم گذاشته است وی از این جهت خود را مستوجب توبیخ می‌داند و هدفش هرگز مظلوم نمایی محسوب نمی‌کند بلکه افشای چهره ضد فرهنگی و شناسایی عوامل اصلی سانسور عصر پهلوی می‌داند، از این رو وی پرداختن به مقوله سانسور بویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد را دغدغه مهم فکری خویش می‌نامد.

### فصل اول (پیشینه سانسور)

در این فصل نویسنده به پیشینه سانسور و چگونگی رسمی شدن این مقوله در نظام سیاسی ایران می‌پردازد. ولی پیشینه سانسور را مربوط به دوره قاجار می‌داند هنگامی که عباس میرزا در دوره پدرش فتحعلی شاه دستگاه چاپ را به ایران آورد گرچه از این زمان سانسور در ایران رایج شد. اما با چاپ روزنامه کاغذ اخبار از سوی میرزا صالح شیرازی و موضوع و برجستگی بیشتری یافت. نویسنده با ارائه سندی که مربوط به میرزا آقاخان نوری در عهد قاجار است و موضوع آن مربوط به چاپ نکردن کامل کتاب جهت با خبر نشدن مردم از اوضاع اروپاست آن را اولین سند سانسور می‌داند.

مقوله سانسور در زمان ناصرالدین شاه، و به پیشنهاد صنیع‌الدوله وزیر انطباعات با ایجاد اداره مبارکه سانسور رسمی و سازمانی گردید. ناصرالدین شاه به این اقدام نیز کفایت نکرده و با ورود روزنامه‌های فارسی خارج از کشور که به مفاهیمی هم چون آزادی، قانون و ... پرداخته بودند از کنت دومونت فرت ایتالیایی رئیس نظمیة در سال ۱۲۹۶ خواست تا کتابچه قانونی جهت مجازات و سانسور مطبوعات بنویسد. که این کتابچه از سوی کنت نوشته شد و مورد تأیید ناصرالدین شاه قرار گرفت و سانسور جنبه قانونی و علنی یافت.



بعد از رسمی شدن سانسور دو نماد نظارتی در این خصوص با نام‌های اداره  
نظمیه و اداره مبارکه سانسور انطباعات در امر سانسور مطبوعات دخیل شدند. گر  
چه این قوانین فضای اختناقی در داخل کشور ایجاد نمود اما از جهتی باعث افزایش  
شبنامه‌ها و روزنامه‌های خارجی گردید.

در دوره مشروطه به دلیل این که نماد سانسور در اختیار نیروهای استبدادی بود  
مجلس و مشروطه‌خواهان چندان نتوانستند اقداماتی انجام دهند و تنها یک روزنامه  
بدون سانسور با نام مجلس ایجاد کردند که آن هم نیز پس از انحلال مجلس تعطیل  
شد. در دوره اشغال ایران نیز توسط نیروهای بیگانه نیز اوضاع وخیم‌تر شد و مطبوعات  
بیشتر قلع و قمع گردیدند.

در این دوره از یک سو از روزنامه‌نگاران وابسته حمایت شد و برای آن‌ها مستمری  
برقرار گردید و از سوی دیگر با انجام یک سری اقداماتی به ویژه دستور قلع و قمع  
کلیه جراید در سال ۱۲۹۲ شمسی و تصویب قانون دو ماده‌ای در هیئت وزیران در  
سال ۱۲۹۶ شمسی مقدمات به قدرت رسیدن رضاخان فراهم گردید.

### فصل دوم (سانسور در دوره رضاخان)

نویسنده معتقد است با روی کار آمدن رضاخان سانسور در ایران تشکیلات  
مهمی پیدا کرد و در کوتاه‌ترین زمان اداره ممیزی به ریاست علی اصغر حکمت  
ایجاد گردید. در این دوره سرکوب روزنامه‌ها به حدی بود که علاوه بر سرکوب  
روزنامه‌های منتقد گاهی اوقات روزنامه‌هایی که چاپلوسی رضاخان را می‌کردند وله  
حکومت مطلب می‌نوشتند نیز به دلیل عدم اعتماد تحت فشار قرار داشتند. یکی از پی  
آمدهای شوم سانسور در این دوره تنبیه بدنی روزنامه‌نگاران بود که توسط شخص  
رضاخان صورت می‌گرفت.

نویسنده یکی از اهداف مهم رضاشاه در سانسور مطبوعات را حمایت از صهیونیسم  
و ضدیت با اسلام می‌داند. در این دوره سانسور تشکیلاتی گسترده‌ای پیدا کرد برای  
جلوگیری از انتشار مطالبی که باعث تیرگی روابط ایران با اسرائیل و کشورهای حامی  
وی نگردد. از پیامدهای این امر به ویژه از ابتدای دهه ۳۰ بی‌محتوایی و ابتذال



روزنامه‌ها بود و موجب گردید تا دوسوم مطالب روزنامه‌ها به چاپ آگهی ثبتی اختصاص یابد و بقیه نیز با چند خبر کم‌اهمیت پر شود. این امر تا جایی ادامه یافت که برخی روزنامه‌نگاران از تیمورتاش وزیر دربار خواستند تا به آن‌ها عنوان کارمندی شهربانی تعلق گیرد و ازاء درآمد روزنامه‌ها به صندوق شهربانی واریز گردد. نویسندگان معتقد است بعد از قتل تیمورتاش سانسور مطبوعات پررنگ‌تر و شدیدتر گردید و علاوه بر شهربانی سازمان دیگری به نام اداره راهنمایی نامه‌نگاری به ریاست علی دشتی ایجاد گردید که روایی با ناروایی مطالب روزنامه‌ها را مشخص می‌نمود. نویسندگان در انتهای این فصل می‌نویسند: ۱۶ سال پایان حکومت رضاشاه بیشترین فشار بر مطبوعات ایجاد کرد. او در ادامه با اشاره به نقش خارجی‌ها در سانسور مطبوعات داخلی این دوره معتقد است انگلیس بیشتری از هر کشوری در امر سانسور مطبوعات ایران دست داشت و با انواع تهدیدات و تطمیع‌ها از چاپ مطالبی هم چون کاریکاتور، نطق نمایندگان و ... جلوگیری نمود.

### فصل سوم (سانسور در دوره محمدرضا پهلوی)

در این فصل نویسندگان به ماهیت سانسور در دوره پهلوی دوم به ویژه سال‌های پیش از کودتا می‌پردازد. سابقه سانسور در این دوره را به سال‌های قبل از کودتا و سال‌های بعد از کودتا تقسیم می‌نمایند.

محمدرضا شاه پس از ادای سوگند در مجلس ملی بلافاصله به فکر تشکیلات ممیزی افتاد و با حضور افرادی هم چون عبدالرحمن فرامرزی، ابراهیم خواجه نوری، حسینقلی مستعان، علی اصغر شمیم و ابوالقاسم پاینده این تشکیلات را سازماندهی کرد.

نویسندگان از ویژگی‌های مهم مطبوعات در دهه ۲۰ این می‌دانند که مطبوعات در این دوره به سمت احزاب سیاسی سوق پیدا کردند و برخی به صورت ارگان رسمی احزاب درآمدند. از ویژگی‌های مهم دیگر مطبوعات این دوره گستاخی بیش از اندازه و بی‌حد و مرزی مطالب روزنامه‌ها بود که انواع موضوعات در آن‌ها درج می‌شد.



با وقوع حادثه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و تیراندازی به شاه در کاخ مرمر از سوی یک خبرنگار باعث شد تا تمهیدات بیشتری از جمله تصویب لایحه‌ای درباره توقیف مطبوعات در مجلس شورای ملی اتخاذ گردد و در آن هر گونه اهانتی به شخص شاه و خاندان سلطنتی ممنوع گردد.

این لایحه باعث تعدد سازمان‌ها و مراکز دخیل در امر سانسور گردید و سازمان‌های مختلف به بهانه اهانت روزنامه‌ها به خانواده سلطنتی دست به دخالت در امر سانسور زدند و اختناق فوق‌العاده‌ای حاکم گردید. گرچه این‌جو با روی کار آمدن مصدق آرام شد و مطبوعات آزادی بیشتری یافتند اما با سقوط وی و تصویب شدن قانون دوم مطبوعات بار دیگر مطبوعات تحت فشار و سانسور شدید قرار گرفتند و کسانی هم چون سیدحسین فاطمی قربانی این سانسور گردیدند.

### فصل چهارم (سانسور مطبوعات پس از کودتا)

نویسنده، معتقد است پس از وقوع کودتای ۲۸ مرداد به ویژه در دوره ریاست تیمور بختیار در ساواک اختناق و سانسور کامل بر مطبوعات حاکم گردید. در این دوره مدیران کل چاپخانه‌ها و وظیفه داشتند تا اسامی کارکنان و خلاصه مطالب کلیه کتاب‌ها و مقالات در دست چاپ خود را به ساواک گزارش دهند.

نویسنده معتقد است حاکم شدن وضعیت ترس و اختناق در دوره تیمور بختیار دو نتیجه در برداشت در سال‌های اولیه باعث گسترش چاپ زیرزمینی گردید و باعث شد تا ناشران به چاپ کتاب‌ها به صورت مخفیانه بپردازند. از این رو ناشران و نویسندگان سودجو جهت فروش بیشتر کتاب خود آن را مخالف رژیم قلمداد می‌کردند و از بابت آن سود کلانی می‌بردند.

ادامه این وضعیت در اواخر دهه ۱۳۳۰ باعث ناامیدی روشنفکران و نویسندگان شد و آنان را وادار نمود تا جهت بیان عقاید و افکارشان به سمبولیسم روی آورند که این ترفند نیز خیلی سریع توسط ساواک کشف شد و اوضاع نسبت به قبل خیلی وخیم‌تر گردید و حتی روزنامه‌نگاران وابسته نیز تحت فشار قرار گرفتند.

اقداماتی هم چون چاپ زیرزمینی و رواج سمبولیسم از سوی نویسندگان و ناشران



باعث شد تا تیمور بختیار تشکیلات ویژه‌ای با نام اداره مطبوعات در ساواک ایجاد نماید و در راه سانسور مطبوعات بدترین برخورد را با روزنامه‌نگاران داشته باشد. در همین زمینه نویسنده از دو محل بازدید اهالی مطبوعات با نام‌های قزل قلعه و کمیته مشترک ضد خرابکاری یاد می‌کند که ساواکی‌ها آن‌ها را هتل بالا (قزل قلعه) و هتل پائین (کمیته مشترک ضد خرابکاری) می‌نامیدند.

وی می‌نویسد: ساواکی‌ها در برخورد با کتاب‌ها حتی شماره ثبت کتابخانه ملی را نیز قبول نداشتند و آن را نشانه بی‌سوادی سانسورچیان وزارت فرهنگ و هنر می‌دانستند.

نویسنده معتقد است شیوه برخورد ساواک با خبرنگاران خارجی متفاوت از خبرنگاران داخلی بود، آن‌ها در برخورد با خبرنگاران خارجی شیوه‌ای کاملاً متفاوت نسبت به خبرنگاران داخلی داشتند و به طور مستقیم آن‌ها را تهدید و ارباب نمی‌کردند بلکه با ایجاد فضای ترس و وحشت آن‌ها را وادار به رعایت خواسته‌هایشان می‌نمودند.

### فصل پنجم (توقیف فله‌ای مطبوعات)

نویسنده در این فصل به سازوکارهای نهایی پهلوی دوم در زمینه سانسور می‌پردازد و سعی می‌کند تا با بیان جزئیات فضای روشنی از آن زمان به تصویر بکشد.

وی آغاز موج جدید سانسور و کنترل روزنامه‌ها در دوره پهلوی دوم را مربوط به اتفاقات مراسم سلام نوروزی سال ۴۲ می‌داند. در مراسم سلام سال ۴۲ هنگامی که محمدرضا شاه با صف طولیل مدیران جراید روبرو شد ابراز ناراحتی کرد و باعث شد تا دولت بلافاصله در همان روز جلسه فوق‌العاده تشکیل دهد تا راهکارهایی در زمینه ساماندهی مطبوعات بیندیشد. نویسنده این واکنش شاه را اقدامی از پیش تعیین شده می‌داند و هدف آن را فراهم کردن زمینه‌ای مساعد جهت طرح دستور کندی و تکمیل انقلاب سفید قلمداد می‌کند.

پس از این که زمینه موج جدید سانسور توسط حکومت ایجاد گردید با وقوع اعتراضاتی در سال ۴۷ از سوی تعدادی از خوانندگان و آهنگسازان درباره تکثیر



غیر مجاز آثارشان توسط مراکز مختلف باعث گردید تا حکومت از این مسئله استفاده کافی ببرد و با مهم خواندن این اعتراضات ساختگی در نهایت لایحه حفظ حقوق مولفین و مصنفین از سوی دولت هویدا به مجلس ارائه و تصویب شود.

نویسنده معتقد است اگر چه اصل این قانون مفید بود و نامی از سانسور نداشت. اما پی آمدهایی داشت که در نهایت به گسترش سانسور ختم گردید. پی آمدها بدین صورت ایجاد شد که مولفین برای شناسایی اثرشان و عدم تقلب دیگران طبق قانون مجبور بودند دو جلد از کتابشان را به کتابخانه ملی تحویل نمایند. این امر باعث شد تا بسیاری از این کتاب ها از سوی وزارت فرهنگ و هنر اجازه انتشار نیابد و در نهایت مولفین مجبور شدند تا جهت از دست نرفتن سرمایه‌شان دست نوشته‌های خود را به این وزارت‌خانه ارائه دهند، تعلل و عدم پاسخگویی و سرانجام سرگردانی مولفان باعث شد تا کتاب ها به چاپ نرسد یا با سانسور شدید مجوز چاپ به دست آورند. علاوه بر سازمان های رسمی در عرصه سانسور مانند ساواک، وزارت فرهنگ و هنر و ... رژیم پهلوی از ابزارهای دیگری از جمله موسسات انتشاراتی استفاده می‌کرد بعضی از این موسسات مانند انتشارات سروش که وابسته به رادیو و تلویزیون ملی بود، دولتی بودند و بعضی از این موسسات مانند امیرکبیر، فرانکلین و .. خصوصی بودند.

نویسنده معتقد است سیاست رژیم در خصوص موسسات انتشاراتی خصوصی این بود تا با ارائه کمک های بلاعوض و حمایت همه‌جانبه از چند موسسه خوش نام و مطیع ضعف چاپ را در محدود به دو سه موسسه نماید و از پراکندگی و فرار از سانسور آن ها جلوگیری کند.

در همین زمینه نویسنده از انتشارات امیرکبیر نام می‌برد، این انتشارات با مالکیت و ریاست عبدالرحیم جعفری به وجود آمد و نقش مهمی در زمینه این سیاست پهلوی بازی کرد. جعفری سعی کرد با جمع کردن سانسورچیان مجرب و نظارت کامل بر کتب منتشره نخست از سانسور دولتی مصون بماند و دوم از این طریق به رژیم نزدیک گردد و از امتیازات و کمک های مالی بهره‌مند گردد. این انتشارات توانست با کمک های رژیم انتشاراتی‌های متعدد و مزاحمی مانند ابن‌سینا، فرانکلین





، **خوارزمی** و..... آن ها را منحل نماید و خدمت مهمی به رژیم نماید و در نهایت بتواند امتیاز چاپ کتب درسی مدارس را به دست آورد و در زمره بزرگان صنعت چاپ ایران قرار گیرد. و روابط نزدیکی با دولتمران پهلوی دوم برقرار نماید. نویسنده معتقد است سه سازمان اصلی و فعال در عرصه سانسور عصر پهلوی دوم عبارتند از:

۱- اداره کل نگارش که زیرمجموعه وزارت فرهنگ و هنر بود و سانسور کتاب ها را به عهده داشت.

۲- سازمان رادیو و تلویزیون ملی که کنترل برنامه‌های رادیو و تلویزیون را به عهده داشت.

۳- اداره کل مطبوعات وزارت اطلاعات و جهانگردی که بر روزنامه‌ها و مجلات داخل کشور نظارت داشت و شدیداً تحت کنترل ساواک بود. این سازمان با نگارش مقاله‌های موردنظر رژیم، جرأید تهران و شهرستان ها را مجبور به چاپ آن ها می‌نمود نویسنده معتقد است اقدامات سانسورگری پهلوی دوم بعد از کودتای ۲۸ مرداد سبب گردید تا روزنامه‌ها دچار بی‌محتوایی گردند و نویسندگان نیز دچار خود سانسوری شوند تا جایی که حتی جرأت نکنند در مورد ترافیک سنگین تهران مطلبی بنویسند.

نویسنده در قسمت دیگری از این فصل به سانسورچیان و بررسی‌هایی می‌پردازد که علاوه بر عوامل ساواک در امر کنترل و سانسور شرکت داشتند وی با ذکر نام اشخاصی مانند **مهدی برادران قاسمی**، **فرهنگ فرهی**، **محمدعلی زرنگار**، **عباس مهاجرانی**، **محمود طلوعی**، **آلبرت کوچویی** و ...، شرح حال مختصری از هر کدام این اشخاص ارائه می‌کند و تمامی آن ها را وابسته به قدرت های خارجی می‌داند.

اقدامات رژیم پهلوی در اواسط سال ۱۳۴۵ مبنی بر این که تمام کتاب ها پس از پایان کار چاپ و قبل از توزیع باید در اختیار وزارت فرهنگ و هنر قرار گیرند و گزارش نیز از سوی ناشران در خصوص کتاب های زیر چاپ به مسئولین ارائه گردد. مخالفت تعدادی از نویسندگان از جمله جلال آل احمد را به دنبال داشت و باعث



گردید تا در جلسه‌ای که وی با هویدا داشت، او را تهدید نماید و خطاب به وی اظهار دارد: «در نهایت قلم نویسندگان بر مسلسل حکومت فائق خواهد شد.»

نویسنده در قسمت دیگری از فصل به عناصر مرتبط با سانسور داخلی می‌پردازد و اشخاصی را که در ارتباط با سرویس‌های خبری خارجی بودند را معرفی می‌کند.

در پایان این فصل نویسنده به فعالیت‌های فرهنگی دوره پهلوی دوم پرداخته است و بیشتر فعالیت‌های این دوره برنامه‌ریزی در جهت گمراهی و از خودبیگانگی جوانان می‌داند. هدف رژیم در این دوره بیشتر حذف عناصر متعهد و مخالف مانند شریعتی، طالقانی، هاشمی‌نژاد و آل احمد و... در این راه از ابزارهای گوناگون هم چون تطمیع و تهدید بهره برد.

### فصل پنجم (سازماندهی آژانس‌های خبری بیگانه)

در سال‌های اولیه کودتا آژانس‌های خبری از طریق اداره اقامت اتباع خارجی شهربانی کل کشور و اداره مطبوعات وزارت کشور مجوز فعالیت می‌گرفتند. اما پس از ایجاد وزارت اطلاعات و جهانگردی این وظیفه بر عهده تشکیلات اداره کل مطبوعات خارجی این وزارتخانه سپرده شد. نویسنده معتقد است جعل خبر و استفاده‌های بی‌اساس به آژانس‌های خبری بین‌المللی و سکوت آن‌ها نسبت به این اقدامات باعث می‌شد تا همیشه مدیران این آژانس‌ها نزد شاه حرمت خاصی داشته باشند و نفوذ خاصی در دستگاه پهلوی اعمال نمایند و حتی بتوانند به آسانی با شاه ملاقات داشته باشند. نویسنده در پایان این فصل که فصل پایانی کتاب نیز هست به معرفی عوامل داخلی آژانس‌های خبری بین‌المللی می‌پردازد.

### ارزیابی کتاب

در ارزیابی این کتاب باید به نقاط ضعف و قوت اشاره نمود، روایت سانسور گرچه با داشتن حجم خیلی کم مطالب مفیدی را در اختیار خواننده قرار می‌دهد اما نتوانسته است آن چه در ابتدای کتاب ادعای نویسنده است را به وجود آورد.

قبل از پرداختن به خاطرات نویسنده یا در واقع فصول شش گانه کتاب لازم است



تا به چند نکته مهم اشاره گردد یکی از نکات مهم اولیه توصیفی است که ناشر کتاب از محتوای آن ارائه نموده است در پیش گفتار آمده است: «آن چه در این کتاب می‌خوانید خاطرات یک روزنامه‌نگار قدیمی از چگونگی سانسور در دوره رضاخان به ویژه در ایام دیکتاتوری محمدرضا پهلوی است» (ص ۱۰).

این توصیف ناشر باعث ابهام بیشتر مطالب شده است و خواننده را با این سوال مواجه می‌کند که تاکید نویسنده بالاخره و بیشتر بر کدام دوره تاریخی خواهد بود. دومین نکته‌ای که مهم به نظر می‌رسد، مطالبی است که در بخش «یادداشت‌های نویسنده» آمده است، در این بخش نویسنده خاطرات (که نام وی در هیچ جای کتاب ذکر نگردیده است) هدفش را از درج این نوشته‌ها بیان نموده است. وی می‌نویسد: هرگز هدفش از ارائه این مطالب و انتقاد از سانسور شدید دوره پهلوی مظلوم‌نمایی و اعاده حیثیت نیست. بلکه پرداختن «به مقوله ممیزی و سانسور و شرح مشاهداتم در ایامی که به عنوان روزنامه‌نگار در خدمت رژیم پهلوی بودم و افشای نام و نقش دست اندرکاران کنترل و مهندسی افکار عمومی به ویژه در دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد، یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های فکری من بود و آرزوی من افشای چهره و ماهیت ضد فرهنگی رژیم پهلوی و افرادی که از عوامل اصلی سانسور و مسبب مصائب ناشی از آن در این سرزمین بودند بر آورده می‌شود. (ص ۱۵).

گرچه می‌توان این مطالب را نتیجه صداقت نویسنده دانست. اما تاکید بیش از اندازه وی یا قبولی متهم به خشخاش گذاشتن و نگاه یک جانبه که باعث شده است تمام فعالیت‌های فرهنگی این دوره را منفی‌گرایانه قضاوت نماید و حتی این قضاوت را به دوره بعد از انقلاب اسلامی بویژه در اصلاحات سرایت دهد، صداقت نویسنده را مورد سؤال قرار می‌دهد و ضرب‌المثل «نان به نرخ روز خوردن» را در ذهن خواننده تدا می‌کند.

با صرف نظر از مطالب مقدماتی کتاب، فصول شش گانه به ویژه فصل اول و دوم مطالب مفیدی در خود جای دادند. فصل اول که قطعاً خاطرات نویسنده نیست، بیشتر اطلاعاتی است که نویسنده از منابع مختلف جمع‌آوری نموده است.

خاطرات نویسنده به ادعای خودش از فصول دوم و دوره رضاخان شروع می‌شود،



گرچه مطالب این فصل چندان دقیق نیست. مطالب فصل دوم به ویژه دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد از دقت و غنای بیشتری برخوردار است و نویسنده سعی نموده است تا جزئیات بیشتری در مورد این دوره ارائه نماید، از این رو فصول بعدی کتاب را نمی‌توان فصل نامید بلکه باید زیر عنوان های فصل دوم به حساب آورد، سه فصل بعدی به مقوله سانسور در دوره پهلوی دوم پرداخته است و سعی کرده تا زوایای مختلف موضوع را روشن نماید.

با تمام ویژگی ها و محاسن مطالب فصول کتاب، نمی‌توان از نقایص صرف نظر کرد، یکی از عمده‌ترین نقاط ضعف روایت سانسور، ساختمان نامطلوب محتوای کتاب است. علاوه بر فصل‌بندی ضعیف، مطالب کتاب چندان شباهتی به خاطرات شخصی ندارد و بیشتر گردآوری به نظر می‌رسد. اکثریت مطالب از جمله سه فصل نهایی که به ادعای نویسنده خاطرات شخصی وی است به کتب و منابع دیگر ارجاع داده شده است و حتی نقل قول های مستقیم ذکر گردیده است. علاوه بر این اشکالات ذکر نشدن نام نویسنده شک درباره ماهیت این مطالب به عنوان خاطرات را بیشتر می‌کند. باید توجه داشت هیچ‌گونه فهرست منابعی در انتهای کتاب نیامده است.

جدای از ضعف‌های شکلی روایت سانسور، از لحاظ محتوایی نیز کتاب دچار نقایص عمده‌ای است، از مهم‌ترین این نقایص نگاه یک‌جانبه و منفی‌نگرانه نویسنده به فعالیت های دوران پهلوی است. گرچه می‌توان این نگاه نویسنده را تا اندازه‌ای نه تنها درباره فعالیت های فرهنگی و ممیزی دوره پهلوی بلکه تمام ادوار تاریخ ایران تصدیق نمود. اما نباید از واقعیت دور شد و لفظ تمام را برای فعالیت ها به کار برد و بر همه آن ها یک مهر ضرب کرد، به ویژه در دوره محمدرضا شاه که به گواه خود نویسنده فعالیت های فرهنگی جایگاه ویژه و ویتربینی برای حاکمان سیاسی است به نظر می‌رسد این گونه نگرش به فعالیت های فرهنگی یک حکومت و عدم تمایز بین فعالیت هایی از قبیل اقدامات محرم علی خان سرپاسبان سانسورچی و شب‌های شعر خوشه احمدشاملو چندان واقع‌بینانه به نظر نمی‌رسد. از دیگر نقایص محتوایی کتاب جلوگیری نویسنده نسبت به اشخاص و نهادهاست وی تمام شخصیت‌ها و هنرمندان این دوره به جز چند مورد را در خدمت رژیم و مجری اوامر ملوکانه می‌داند.



شریعتی، طالقانی، آل احمد و هاشمی‌نژاد از معدود کسانی هستند که فعالیت‌هایشان به نظر نویسندگان مطلوب است.

از نکات عجیب این خاطرات، تعریف و تمجید نویسندگان از رئیس اداره کل انتشارات و رادیو قبل از سال‌های چهل و نیز رئیس دفتر محمدرضا پهلوی در دوره وزارت درباری اسدا... علم یعنی نصرت... معینان است. وی با آن که معینان را از عناصر سانسور در این دوره محسوب می‌نماید ولی از لحاظ شخصیتی او را فردی منظم و درست‌کار می‌داند.

در انتهای این نوشتار علی‌رغم نگاه منفی نگرانه نویسندگان به فعالیت‌های فرهنگی و ممیزی و شخصیت‌های دست‌اندرکار این عرصه باید از تلاش‌های نویسندگان در جهت روشن نمودن موضوعی هم چون سانسور که در کشور ما همیشه در ابهام بوده است، تقدیر و تشکر نمود. ■



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

